

به مناسبت روز "استقلال" افغانستان

به تو گویند تو آزادی!
برایت جشن میگیرند و
میکشند به زنجیرهای دستت پرده اندازند،
تو گوئی رنج بی پایان تو و
درد بی مانند فرزندان محرومت،
فقط افسانه بی نا گفته ی راوی گمنام اند.
تو گوئی کس نمی بیند که در باغت
نه لاله سربه تن دارد،
نه مرغگ آشیان سازد،
نه پای نسترن با چهچه بلبل به شور آید،
نه قلب داغ میخک بامدادان غرقه درخون است،
نه دردشت یادی از لیلی، نه درکوه حرف مجنون است.



به تو گویند تو آزادی
به تو گویند تو مختاری
دروغ میگویند این جمع دروغگویان بی آرم
ریا میکارند این جمع تبه کاران بی غیرت.
چه آزاداست گلزاری که در آن دست ویرانگر
به گل از پرده های خار دیرین پرده اندازد؟
چه آزاداست آن ملکی که اندر برزن و کویش
ز بهر کمک، انسانی خودش را مرده اندازد؟
چه آزاداست آن کشور که در آن مشیت تن پرور؟
ز خون خلق مظلوم در گلوها باده اندازد؟



به تو گویند تو آزادی
چه آزادی!
به تو گویند تو مختاری
چه مختاری!!